

الهام ملکزاده^۱

چکیده

کشور ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی خود و قرار گرفتن در اقلیم خشک، پیوسته در معرض هجوم بیگانگان و بروز خشکیها و قحطیهای ادواری بوده است. موقعیت خاص جغرافیائی ایران در واقع، باعث شده بود این کشور با داشتن موانع طبیعی، آب و هوا و دیگر ویژگیهای اقلیمی به قسمتهای کاملاً متفاوتی تقسیم شود که در بسیاری از موارد، این بخشها از یکدیگر مجزا شده بودند که در مواقع بحرانی نمیتوانستند به یاری یکدیگر بشتابند. نبود راههای حمل و نقل سریع و ارزان، مزید بر علت شده و گردش کالاهای گوناگون بویژه غلات و مواد خوراکی بین ایالات و ولایات را دائماً با اشکال روبهرو میکرد و در نتیجه، بر سایر بخشهای اقتصادی و اجتماعی کشور تأثیری نامطلوب بر جای میگذاشت. در این بین در پی وقوع جنگ جهانی اول که سراسر ایران به تصرف دولتهای روسیه و انگلیس درآمد، مقارن با ایامی شد که در بسیاری از نقاط کشور بارش اندک و ناکافی موجب آشکار شدن قحطی شد و مردم ایران در سختی حاصل از آن به سر میبردند. بررسیهای انجام شده از منظر تاریخی و بویژه با تکیه بر اسناد منتشر نشده نشان میدهند در این دوره که با آشفتگیهای برآمده از جنگ و پریشانیهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی توأم شده بود، عوامل گوناگون طبیعی و انسانی چندی باعث خشکی و قحطی شده و حضور نیروهای بیگانه نیز بر شدت آن افزود و در نتیجه، قحطی بزرگ سالهای ۱۲۹۶ - ۱۲۹۸ ش. / ۱۹۱۷ - ۱۹۱۹ م. پدیدار شد. مقالهی کنونی با تکیه بر اسناد آرشیوی منتشر نشدهی موجود در سازمان اسناد ملی ایران و مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، قحطی و مصائب ناشی از آن را مورد بررسی و تحقیق علمی و تاریخی قرار میدهد و نقش هریک از عوامل اصلی و فرعی آن، به خصوص حضور نیروهای نظامی روسیه را تحلیل و تبیین نماید و میزان اثرگذاری ایشان بر این قحطی را معلوم نماید.

واژگان کلیدی: قحطی، شرق ایران، جنگ جهانی اول، روسیه.

^۱ استادیار پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و عضو پیوسته انجمن ایرانی تاریخ

جامعه ایران در ادوار مختلف بویژه در دوره‌ی قاجار، شاهد بروز خشکسالیهای گسترده و به دنبال آن قحطیهای متعددی بود که در ادامهی پیامدهای منفی آن، تخریب منابع کشاورزی، تلف شدن احشام، گرسنگی و شیوع مرگبار انواع بیماریها و معضلاتی از این دست پدید آمده است. در بروز این بحرانها و پیامدهای ناشی از آن، عوامل مختلفی دخیل بوده که از آن میان میتوان به وضعیت اقلیمی ایران، بیکفایتی کارگزاران حکومتی در مدیریت بحران، ضعفهای ساختاری حکومت و برخی علل خارجی اشاره کرد. پارهای از عوامل نیز در هنگامهی بروز قحطی سبب تشدید بحران گردیده است. از جمله مهمترین این عوامل باید به جنگها - که اغلب از عوامل موجد قحطیها بودند - و تهاجمهای پیدری، بیثباتی سیاسی و مداخلات دولتهای بیگانه توجه داشت. موضوع مقاله حاضر در راستای تبیین و تحلیل عوامل تأثیرگذار در قحطی ایران در بحبوحهی وقوع جنگ جهانی اول در منطقه‌ی شرق ایران انتخاب شده تا با تکیه بر مطالعات اسنادی به بررسی آثار و تبعات جنگ جهانی اول در ایران و وقوع قحطی سالهای ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۸ ش. / ۱۹۱۷-۱۹۱۹ م. بپردازد.

قحطی در زمانی رخ داد که ایران در زیر سلطه ارتش بریتانیا بود و تأمین کننده اصلی مواد غذایی و سیورسات^۲ مورد نیاز ارتش بریتانیا در منطقه بهشمار میرفت. بخش مهمی از محصولات کشاورزی ایران بهوسیله ارتش بریتانیا و پیمانکاران آن خریداری می شد. این سیاست سبب کاهش شدید مواد غذایی در ایران شد. عجیبت اینجاست که ارتش بریتانیا مانع از واردات مواد غذایی از بینالنهرین و هند و حتی از ایالات متحده آمریکا به ایران میشد. در حالی که در بینالنهرین (عراق) و هند وفور غله وجود داشت، در میانه این دو سرزمین، ایران از کمبود غله در رنج بود. در این سالها، دولت بریتانیا ایران را از درآمدهای نفتی خود نیز محروم کرد تا از وضعیت به وجود آمده بهعنوان ابزاری برای سلطه بر سرزمین ایران بهره برد.

در حالی که سیاستهای استعمارگرایانه انگلستان در قسمتهای مرکزی و جنوبی، به تشدید فاجعه‌ی انسانی مرگ و میر ناشی از قحطی منجر شد، همسایه شمالی یعنی دولت روسیه نیز با رویکردی مشابه و چه بسا غیرانسانیت‌تر، در شرق و شمال و شمال غرب ایران به اعمال سیاستهای استعماری مداخله جویانه و تشدید شرایط قحطی در کشور اقدام نمود. با وجود خروج نیروهای روسیه بهدنبال وقوع انقلاب بلشویکی و تشکیل دولت جماهیر شوروی که به کنارگیری آنها از میادین جنگ انجامید، اسناد باقی مانده از ایام حضور و حتی در بحبوحهی عقب نشینی ایشان، مشحون از گزارشها، شکایات، عرایض و فجایع انسانی قوای روسیه در مناطق مذکور است. موضوع مهمی که تاکنون به آن پرداخته نشده است.

بیتردید شناخت حادثهی قحطی شرق ایران در طی جنگ جهانی اول با تکیه بر اسناد منتشر نشده موجود در آرشیوهای ایران و بررسی نقش دولتهای انگلستان و روسیه در وقوع و تشدید تلفات انسانی در طی سالهای جنگ جهانی اول، بر نگرش پژوهشگرانی که درباره‌ی علل عقبماندگی ایران و روی کار آمدن دولت رضاشاه تحقیق میکنند تأثیرگذار خواهد بود. همچنین بررسیهایی که درباره شناخت ریشه‌های رخوت و رکود طبقات جامعه و پیامدهای حاصل از گسست اجتماعی متأثر از برهم خوردن توازن نیروهای مولد و نفوس مردمی است، تأثیر عمیقی بر جای خواهد نهاد.

^۲ واژه ای است ترکی به معنی خواربار و علوفه ای که از روستاهای سر راه برای عبور لشکر یا موکب خان گرد می آوردند.

از این رو، نوشتار کنونی بر آن است با توجه به اهمیت موضوع و فقدان تحقیق جامع مبتنی بر منابع و اسناد منتشر نشده از واقعیات مربوط به مسأله‌ی خشکسالی و قحطی شرق ایران در طی دوران جنگ جهانی اول و همچنین تازه بودن اطلاعات موجود در اسناد بایگانیهای ایران، افق تازه‌ای از وقایع این برهه از تاریخ ایران را به دست دهد.

درباره‌ی پیشینه‌ی تحقیقات درباره‌ی اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی شهرهایی که صحنه‌ی پیکار نیروهای روس و انگلیس و عثمانی در طی دوران جنگ جهانی بودند، کتابهای قابل توجهی چاپ و منتشر شده‌اند که در همه آنها اشاره‌هایی کلی به موضوع قحطی و کمبود مواد غذایی و بیماریهای واگیر شده است و از لابلای آنها میتوان به موارد جزئی و مفیدی دست یافت. اما با محوریت قحطی در حوزه‌ی شرق ایران به جز مقاله‌ی «بلوچستان در جنگ جهانی اول، عباس سرافرازی، پژوهش نامه تاریخ، پاییز ۱۳۸۵، شماره ۴» که حاوی اطلاعاتی است شامل این نکات که در جنگ جهانی اول آلمانیهای ضربه زدن به منافع انگلستان در بلوچستان وارد عمل شدند و همین کار سبب وارد شدن بلوچها در جریانهایی شد که از جمله آنها میتوان از رواج اسلحه قاچاق و طرفداری از آلمانها را نام برد. انگلیسیها برای حفظ منافع خود روابطی با سرداران بلوچ برقرار کردند و حتی هیأت مکران را تشکیل دادند که هدفش تحکیم روابط دوستانه طوایف بلوچ با انگلیس بود. با وجود این، تعدادی از طوایف بلوچ در مقابل انگلیسیها ایستادند و از سرزمین خود دفاع کردند. موضوع این مقاله همین ایستادگی بلوچها در مقابل بیگانگان است و اقداماتی که انگلیسیها و آلمانها در بلوچستان به انجام رساندند.

همچنین طرح پژوهشی «تأثیرات اقتصادی جنگهای جهانی اول و دوم در بیرجند» کار مشترک زهرا علیزاده بیرجندی و جواد میکانیکی، همچنانکه از عنوان آن نیز مشهود است با تمرکز بر منطقه‌ی بیرجند در طی دو جنگ، به پیامدهای اقتصادی ناشی از حضور نیروهای بیگانه اعم از روس و انگلیس پرداخته است (علیزاده بیرجندی، میکانیکی، ۱۳۸۰). از این رو، کمتر مطالبی با موضوعیت مقاله‌ی حاضر انجام یافته است که متأثر از فقر اطلاعاتی که ناشی از ذکر مطالب مکرر در نوشتههای مختلف است. با این حال، خوشبختانه در میان انبوه اسناد موجود در سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه و مرکز اسناد مجلس شورای ملی، اسناد فراوانی درباره‌ی قحطی و خشکسالی و بروز بیماری در سالهای جنگ جهانی اول وجود دارد که مطالعه و بررسی آنها، نکات فراوانی را در این باره آشکار میکند. مقاله‌ی نوی نیز با همین رویکرد، بر آن است تا با تکیه بر این اسناد، مروری بر شرایط شرق ایران و بروز قحطی این نواحی در طی دوران جنگ بینالملل اول را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. برای انجام این هدف نیز با مراجعه و رؤیت اسناد موجود در فوق الذکر، اسنادی که همه درباره‌ی قحطی و عوارض آن در شرق ایران بودند انتخاب و بهعنوان منبع اصلی این نوشتار از آنها استفاده شد.

بروز قحطی در مرزهای شرقی ایران در طی جنگ جهانی اول

با شروع بهار ۱۲۹۴ ش. و نیامدن باران کافی و بروز نشانه‌های کم آبی، دولت ایران در اواخر تیر همان سال، صدور غله از سیستان را ممنوع و حتی اجازه نداد غله سیستان به مصرف نیروهای نظامی انگلیس که در سرحدات سیستان و بلوچستان مستقر شده بودند، برسد (سند شماره ۳۰۰ - ۱۴۹۳ - ۲۴۰، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران؛ سند شماره ۱۳۳۳ / ۵۸ / ۴ / ۶۸، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه).

در این باره سفارت انگلیس در تهران چند بار با وزارت امور خارجه نامه‌نگاری کرد و از جمله در ۱۵ شعبان ۱۳۳۳ ق. / ۶ تیر ۱۲۹۴ ش. در نامه‌ای به وزیر امور خارجه نوشت: «یقین دارم که به طور بیطرفی به این مسأله رسیدگی شود بر جناب مستطاب

عالی مسلم خواهد شد که این منع ابداً لزومی ندارد، چرا که علاوه بر غله امساله، مقدار زیادی از سالهای پیش در سیستان موجود است. بنابراین برای منع حمل غله نمیشود لزوم حفظ احتیاجات اهالی محلی را مآخذ قرار داد، چرا که زیادی غله بایستی مجبوراً قیمت غله را تنزل دهد و از این جهت عایدات تنزل میکند» (سند شماره ۲۹۹-۱۴۹۳-۲۴۰، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران؛ سند شماره ۱۳۳۳/۵۸/۴/۶۸ ق. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه). با وجود این، اداره مالیه سیستان معتقد بود به سبب نیامدن باران کافی و کمآبی، غله در سیستان کم بوده «و هرگاه مقداری فوقالعاده حمل به خارجه شود اهالی دچار سختی و قحطی خواهند شد» [برگرفته از تلگراف نمره ۱۱ اداره مالیه به وزارت مالیه در دهم سنبله] (سند شماره ۲۹۲-۱۴۹۳-۲۴۰، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران).

در تأیید و تکمیل این تلگراف، پنج روز بعد در پانزدهم سنبله اداره مالیه سیستان، تلگراف دیگری به تهران فرستاد که «بهواسطه توقف قشون انگلیس و غله زیادی که آنها برای مصارف قشونی خود خریده و میخرند، غیر ممکن است بتوان غله بهدست آورد تا اجازه حمل آن صادر شود». در پایان نیز تأکید شده بود «و فعلاً تا حدودی اهالی دچار عسرت و سختی شده و برای آینده نیز مضطرباند» (سند شماره ۲۹۸-۱۴۹۳-۲۴۰، همان).

با این همه بر اثر فشار انگلیسیها بر دولت ایران، وزارت مالیه به ناچار به حکومت خراسان روی آورد، شاید بتواند از آن خطه زرخیز غله مورد نیاز واحدهای نظامی انگلیس را تهیه کند. بدین منظور در سوم میزان [مهر] ۱۲۹۴ ش. در نامه‌های به "ایالت جلیله خراسان" نوشت: «در باب منع حمل غله و ارزاق از سرحدات خراسان در سنه ماضیه بعضی احکام در مرکز به اداره گمرکات صادر شده ... و چون مأمورین دولت انگلیس برای آذوقه ساخلو [پادگان] سرحدی خودشان حمل مقداری غله و ارزاق را لازم میدانند و در این مدت یادداشتهای عدیده به وزارت امور خارجه داده اند» (سند شماره ۳۱۹-۱۴۹۳-۲۴۰، همان).

به استناد اینکه قانون منع صدور غله «فقط به ملاحظاتی اقتصادی و حفظ آسایش اهالی بوده است و از آن طرف هم در مورد آذوقه قشون سرحدی انگلیس، اگر برای منع آن جدیتی بشود، باعث تولید بعضی اشکالات خواهد بود». این اشکالات که از رابطه استعماری بریتانیای کبیر با دولت ناتوان ایران برخاسته بود و از این رو دولت نمیتوانست در بیشتر موارد از برآوردن خواستههای بریتانیای کبیر و حکومت انگلیسی هندوستان شانه خالی کند، در ادامه از ایالت خراسان خواست درباره این موضوع «تحقیق عمیقی کند که اگر واقعاً در وضع کنونی غله و ارزاق در حدود خراسان متضمن عسرتی نیست» (سند شماره ۳۱۸-۱۴۹۳-۲۴۰، همان). قانون منع خروج غله را الغا کند، اما اگر خروج غله از خراسان باعث بروز اضطراب و ناراحتی میشود باز برای خروج غله استثنائی قائل شوند تا مقداری غله به قشون انگلیس برسد.

از سوی دیگر، وزارت مالیه که در محذور سختی قرار گرفته بود، در ششم میزان نامه‌های شماره ۲۳۶۹۹ به اداره کل گمرک نوشت و در آن با اشاره به مذاکره وزارت مالیه با ایالت خراسان و این که «عنقریب تکلیف قطعی این کار معین می شود»، از اداره کل گمرک خواست که به طور موقت اجازه دهد که گمرک سرحدی مانع خروج غله نشود و «مقداری که حقیقتاً برای آذوقه آنها ضرورت دارد اجازه حمل بدهند» (سند شماره ۳۱۹-۱۴۹۳-۲۴۰، همان).

اما مشکل اساسی در کشاورزی سیستان بروز سیلابها و خشکسالیهای متناوبی بوده است که از سال ۱۰۷۱ ش. تاکنون روی داده است. در این سال رودخانه هیرمند از مسیر دلتای رامرود- ترقون به مجرای کنونی تغییر مسیر داد و بر اثر آن، سیلابها و خشکسالیهای متناوبی رخ نمود که هنوز ادامه دارد (ابراهیم زاده، ۱۳۸۹: ۲۷۳-۲۹۰).

به این ترتیب، چنان که از گزارش کارگزار سیستان به وزارت امور خارجه در چهارم ذیالحجه ۱۳۳۳ ق. بیستم مهر ۱۲۹۴ ش. در میآید، در سال ۱۲۹۴ ش. بر اثر طغیان هیرمند و نابودی کشتزارهایی چند و آفت زدگی محصولات، خشکسالی چهره خود را

نمایان کرد و مردم به تنگنا افتادند. در این گزارش آمده است: «عسرت اهالی را فرا گرفته و الان که سر خرمن است، گندم خرواری بیست تومان [و] جو چهارده تومان [و] کاه دو تومان است. سایر اجناس دیگر را هم به همین اندازه تصور فرمایند». در این حال آن «مقدار گزافی که مالیه جنس به خارجه فروخته و کدخدایان و مباشرین نتوانسته‌اند از بابت آفتزدگی و سیل تأدیه نمایند. قنسولگری [انگلیس] رسماً بیست فقره حوالجات لاوصولی مالیه را پیشنهاد کارگزاری نموده و مطالبه می نماید». اما چون غله و خوارباری نبود، کارگزاری سیستان «مبتلا به مذاکره و مشاجره با قنسولگری [انگلیس] شده بود». با این همه مأموران انگلیس در پی این بودند که هر چه غله و خواربار در سیستان و بلوچستان یافت میشد به زور از نهادهای دولتی و مردم مضطرب از قحطی و خشکسالی بگیرند و به پادگانهای نظامی خود در مرزهای ایران و هندوستان بفرستند و به گفته‌ی کارگزار سیستان این مطلب را نمیپذیرفتند که به «زراعت امساله هم به واسطه‌ی نبودن بذر، نقصان کلی وارد شده» است و محصولی در کار نیست (سند شماره ۲۹۷-۱۴۹۳-۲۴۰، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران).

در هر صورت با این که در سال ۱۲۹۴ ش. / ۱۹۱۵ م. غله چندان فراوان نبود و جلوگیری از صدور آن به خارج نهایت ضرورت را داشت، کنسولگری انگلستان بر آن بود که غله مورد نیاز خود را از سیستان بیرون برده و به پادگانهای سرحدی برساند و اگر مأموران گمرک از حمل آنها جلوگیری کنند به "قوه قهریه" متوسل شود و کار خود را به انجام برساند. [برگرفته از گزارش مالیه سیستان به اداره گمرکات، در ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۵ م. / ۲۶ شهریور ۱۲۹۴ ش.] (سند شماره ۲۲۱-۱۴۹۳-۲۴۰، همان).

نظامیان انگلیسی برای دستیابی به غله مورد نیاز خود به اسلحه دست نبردند که نیازی به این کار نبود، زیرا پیشکار مالیه سیستان مقدار فراوانی غله که به گزارش اداره مالیه سیستان "نوزده فقره" را در بر میگرفت به طور غیرمستقیم به قشون انگلیس فروخته بود (سند شماره ۱۵۹۱/۴۰/۵۸/۱۳۳۳ ق.، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه). به همین سبب همه «کدخدایان و مباشرین به جهت تأدیه آنها به کلی درمانده» شده بودند که چگونه جنس مورد نظر را فراهم کنند [نامه وزارت امور خارجه به وزارت مالیه در اول آذر ۱۲۹۴ ش.]. (سند شماره ۲۸۲-۱۴۹۳-۲۴۰، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران).

سرانجام بنا بر گزارش اداره مالیه سیستان «مستأجرین و رعایا به اندازه‌های که داشته‌اند پرداخته تقریباً ششصد خروار» فراهم کردند و خود «به کلی بلاجنس مانده و از قنسولگری و ... غله مزبور را تقاضا» میکردند (سند شماره ۲۸۴-۱۴۹۳-۲۴۰، همان).

به هر حال، وزارت مالیه چون مسؤولیت این کار را بهعهده داشت، بر آن شد که «برای حفظ رفاه اهالی و جلوگیری از قحط و غلا بهطوری که مقتضی باشد» اقدام لازم را بهعمل آورد. [برگرفته از نامه وزارت مالیه به وزارت خارجه در ۶ آذر ۱۲۹۴ ش.] (سند شماره ۲۸۰-۱۴۹۳-۲۴۰، همان). البته کارگزاری سیستان در گزارش خود به وزارت امور خارجه در ۱۲ صفر ۱۳۳۴ ق. / ۲۸ دی ۱۲۹۴ ش. معتقد بود که «آفت و سیل و یا آمدن قشون انگلیس را نباید در عسرت اهالی دلیل قرار داد». در این باره کارگزاری استدلال کرده بود، آفت و سیل و قشون انگلیس «تقریباً به ثلث زراعت» نقصان وارد کرده بودند و سبب اصلی گرانی و کمبود غله، کارهای نادرست و مخرب مستأجران املاک دولتی بود که غله را به بهای گزافی فروختند و یا انبار کردند که آنها را مَنی دو هزار و پانصد دینار بفروشدند. از این رو، کارگزاری توصیه میکرد برای مقابله با قحطی و گرانی میبایست «انبار محترکین را باز نمود و به قیمت عادلانه» فروخت. زیرا «درجه قیمت غله به مقامی رسیده» بود که حتی فرمانده قشون انگلیس برای رفع نیاز پادگان مرزی از هندوستان درخواست صدور غله کرده بود (سند شماره ۲۶۸، ۲۵۸-۱۴۹۳-۲۴۰، همان).

نهایتاً مشخص نشد فرماندهان نظامی انگلیس، غله مورد نیاز خود را چگونه و از چه راهی تهیه کردند، جز آن که پس از سپری شدن سال سخت ۱۲۹۴ ش. رئیس گمرکات خراسان در ۲۰ دسامبر ۱۹۱۶ م. / ۲۹ آذر ۱۲۹۵ ش. به آگاهی اداره کل گمرکات

رساند «که نظامیان انگلیس غله را با وجود قدغن دولتی حمل به خارج نمودند و به هیچ وجه حقوق و تاكس^۳ نیز نمیدادند (سند شماره ۱۷۰-۱۴۹۳-۲۴۰، همان).

در این باره نامه‌های زیادی میان وزارت مالیه، وزارت امور خارجه، ریاست وزراء، اداره گمرکات و سفارت انگلیس رد و بدل شد که نتیجه درستی از آنها به دست نیامد (سند شماره ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۶۰، ۲۶۶-۱۴۹۳-۲۴۰، همان).

سرانجام در ۱۶ آوریل ۱۹۱۷ م. / ۲۶ فروردین ۱۲۹۶ ش. نامه‌های از سفارت انگلیس به وزارت امور خارجه رسید که در آن تصریح شد: «تمام قوای صحرایی انگلیس که در سیستان مشغول عملیات میباشند»، فقط ۲۵۰ نفر در خاک ایران هستند و بقیه که ۴۵۰ نفر هستند در سرحد مستقر شده‌اند. بنابراین غله‌های که برای خوراک آنها از راه سندک بیرون برده میشود، «مجدداً به ایران بر میگردد» البته سفارت انگلستان در این عبارت مبهم معلوم نکرد که این مقدار غله که مجدداً به ایران بر میگردد، یعنی چه؟ به هر حال در این یادداشت استدلال شده بود: «بنابراین در حقیقت کارگزاران انگلیس فقط غله‌های که برای ۲۵۰ نفر لازم است از سیستان خارج مینمایند. لهذا این فقره مسأله صادرات عمومی نمیباشد». پس از توضیح این مطلب، سفارت انگلیس بر دولت ایران منت نهاد و تأکید کرد: «به ملاحظات نظامی برای کارگزاران انگلیس لازم است که استعدادی در سرحدات نگاه دارند که از ورود عمال دشمنان طوایف و اهالی این طرف سرحد خاک ایران جلوگیری نمایند و همچنین مصالح انگلیس را از نتایج نشریاتی که بدون ملاحظه حقوق بیطرفی دولت ایران منتشر میشود محفوظ دارند. سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان امیدوار است تصدیق شود که نظر به این اوضاع چندان مناسب نیست از غله‌های که برای خوراک قشونی که مشغول این خدمت هستند، برده میشود، حق گمرک مأخوذ دارند» (سند شماره ۱۱۳-۱۴۹۳-۲۴۰، همان).

دولت انگلستان که از سالها پیش از جنگ جهانی اول، برقراری نظم و امنیت در مناطق تحت نفوذ خود را به منظور ایجاد تسهیلات برای خود و هم پیمانانش را در دستور کار قرار داده بود که بتواند در صورت بروز جنگ از امکانات ایجاد شده به نفع خویش بهره گیرد، علاوه بر سیستان، به خراسان و در امتداد منطقه‌ی هیرمند، به‌طور ویژه به بیرجند و قائنات توجه نمود. این منطقه که حوزه‌ی فرمانروایی امیر محمد ابراهیمخان شوکت‌الملک (۱۲۵۹-۱۳۲۳ ش.) محسوب میشد، منطقه‌ی بسیار مهم و امنی برای تکاپوگریهای نیروهای انگلیسی و متحدانش به شمار میرفت.

قحطی بیرجند و قائنات و اقدامات امیر شوکت الملک

امیراسدالله علم فرزند شوکت‌الملک بعدها درباره پدرش گفته بود که وی در قاینات و بیرجند، قشون مجهزی را که به‌نظر میرسید از نیروهای مسلح حکومت مرکزی ایران نیز آموزش دیده‌تر و مجهزترند، ایجاد کرده بود که فقط از شوکت‌الملک فرمان میبرد و مواجیش را نیز او میگرفت. تشکیل چنین قشونی ظاهراً برای این بود که سیاست استعماری انگلیس اقتضاء میکرد در سیستان و قاینات، چنین نیرویی را آموزش دهد و تجهیز کند. بویژه این که انگلستان به وفاداری شوکت‌الملک اطمینان داشت و از قدرت او نمیترسید (شاهدی، ۱۳۷۷: ۱۰۲-۱۰۳).

^۳ . تاكس یا تكس Tax به معنی مالیات است.

با این همه در قحط و غلای سالهای ۱۲۹۵-۱۲۹۷ ش. شوکتالملک جانب مردم قاینات را گرفت و بهرغم دوستی با انگلستان بهجای تأمین نیازهای قشون انگلیس، در اندیشهی تهیهی غله برای اهالی قاینات بود. در هنگام جنگ جهانی اول، ژنرال دیکسن^۴ فرماندهی قشون انگلیس در خاور ایران را بر عهده داشت. این نیروهای مسلح در هم‌هجا از زاهدان تا مشهد و سپس عشق آباد حضور دائمی داشتند.

ستاد فرماندهی این قشون در بیرجند بود و ژنرال دیکسن در همانجا با شوکتالملک که فرماندار سیستان و قاینات بود معاشرت داشت و همصحبتی میکرد. دیکسن از شوکتالملک بهعنوان مردی که در نزد مردم قاینات از احترام والایی برخوردار بود یاد کرده است (منصف، ۱۳۵۴: ۳۱۱-۳۱۸). در سالهای جنگ جهانی اول نیروهای انگلیسی در بیرجند حضور داشتند و بنا بر گزارشهای اداره مالیه سیستان، تمام یا بخشی از غله مورد نیاز خود را از سیستان تأمین می کردند و به همین سبب در خشکی سال ۱۲۹۷ ش. سهم اهالی قاینات را نیز به خود اختصاص دادند.

وجود نیروهای انگلیسی در بخش خاوری ایران برای جلوگیری از نفوذ آلمانیها به افغانستان و شمال غرب هندوستان بود که بهصورت زنجیری از زاهدان تا باجگیران را در بر گرفته بود. از اینرو، در دوران جنگ، تعدادی از نظامیان هندی و افسران انگلیسی در بیرجند به سر میبردند که در همان سالهای جنگ و قحط و غلا بر اثر مراد و دوستی نظامیان هندی و انگلیسی با جوانان بیرجندی، ورزشهای فوتبال، تنیس و چوگان به میان آنان راه یافت و با این ورزشها آشنا شدند. در اینباره گفتهاند نظامیان انگلیسی زمین را در شمال خیرآباد صاف و هموار کرده، آن را به زمین فوتبال اختصاص دادند. جوانان بیرجندی نیز همانجا بازی فوتبال را آموختند و پس از آن در مدرسهی شوکتیه بیرجند متداول شد (هیل، ۱۳۷۸: ۱۰۴-۱۰۵).

به هر حال، بر اساس گزارش شماره ۳۳۲ مصباح دیوان، نایب الحکومه قاینات به وزارت داخله در ۱۲ حوت [اسفند] ۱۲۹۵ ش. آن سال، سال سختی بود و بارانی در قاینات نباریده بود. بهخصوص از نیمه دی تا نیمه اسفند، زمین خیلی خشک بود و به این جهت همگان هراس داشتند «که زراعت دیمی به کلی به عمل نیامده و زراعت آبی هم به واسطه کمی آب و نیامدن باران نقصان فاحش یابد». گذشته از این «با وجود قشون دول متحابه همجوار ... خوف قحطی و تنگی و سختی» می رفت. بدین سبب برای این «که رعایا به واسطه گرسنگی هلاک یا متواری نشوند» مصباح دیوان از وزارت مالیه درخواست کرد «امر و مقرر شود از غله دولتی سیستان و خواف» دست کم پانزده هزار خروار برای مخارج سال ۱۲۹۶ [ش.]. اختصاص داده شود» (سند شماره ۲۳، ۲۵-۴۰۴ - ۲۴۰، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران).

وزارت داخله اظهارات مصباح دیوان را تصدیق کرد و برای جلوگیری از قحطی و گرسنگی در قاینات در ۴ رجب ۱۳۳۶ ق. / ۶ اردیبهشت ۱۲۹۶ ش. نامه‌ای برای وزارت مالیه فرستاد و درخواست کرد، اگر آن وزارتخانه با نظرات وزارت داخله همراه است، توجهی به اظهارات مصباح دیوان مبذول کند و از قحطی جلوگیری نماید. (سند شماره ۲۴ - ۴۰۴ - ۲۴۰، همان). شوکتالملک حاکم سیستان و قاینات نیز در نامه‌ای به وزارت داخله در همان ششم اردیبهشت «تقاضای پنجهزار خروار غله از جنس سیستان برای آسایش اهالی نمود» که رونوشت آن در اول خرداد ۱۲۹۶ ش. به وزارت مالیه فرستاده شد (سند شماره ۱۸، ۱۹ - ۴۰۴ - ۲۴۰، همان).

از سوی دیگر، ناصرالسلطنه رئیس اداره مالیه سیستان در تلگراف نمره ۲ خود به وزارت مالیه در اول جوزا [خرداد] ۱۲۹۶ ش. فرستادن گندم به قاینات را مشروط به این کرد که «قونسولگری [انگلیس] در هذه السنه مثل سنه‌ی ماضیه جنس عمده نخواهد». افزون بر این، در پایان تلگراف تأکید کرد «حاصل سیستان چندان تعریفی ندارد و بیشتر از نصف ممکن نیست» هر چند «اگر جنس از سیستان برای قاینات فرستاده نشود، کار قاینات هم خیلی سخت خواهد شد». به هر حال ناصرالسلطنه قرار گذاشت که ده هزار خروار غله تهیه کند و به قاینات بفرستد (سند شماره ۲۱ - ۴۰۴ - ۲۴۰، همان).

در این شرایط محمد ابراهیم شوکت‌الملک دل به وعده‌های وزارت مالیه خوش نکرد «و به هر قسم بود» برای خبازخانه و مصارف متفرقه قاینات غله تهیه کرد و به گفته خودش نان در قاینات «از غالب نقاط ایران بهتر و ارزانتر و فراوانتر بود». با وجود این در پائیز ۱۲۹۶ ش. وضع به گونه‌ای شده بود که به نقل از شوکت‌الملک «تهیه جنس از خود قاینات غیر ممکن شده بود» و از این رو تقاضای «پنجهزار خروار از جنس سیستان» کرد و در مقابل، قیمت آن را مطابق نرخ دولتی به اداره مالیه پرداخت. شوکت‌الملک در پایان‌نامه خود تصریح کرد «هرگاه این همراهی از طرف دولت نشود، عمل نان قاینات نیز مثل سایر نقاط به ملاحظه قانت جنس دچار اشکال شده و تولید زحمت خواهد نمود». [نامه شماره ۱۰۶۶ شوکت‌الملک به وزارت مالیه در ۹ عقرب (آبان) ۱۲۹۶ ش.]. (سند شماره ۱۶ - ۴۰۴ - ۲۴۰، همان). اداره مالیه سیستان با درخواست شوکت‌الملک موافقت کرد و قرار شد پنجهزار خروار گندم به قیمت هر خروار شش‌تومان در اختیار حکومت قاینات گذاشته شود. اما چون وسایل حمل و نقل غله به مقدار کافی وجود نداشت «به واسطه برداشتن کرایه زیاد، بار خرواری ۲۲ تومان وارد قاینات» میشد. با وجود این به توصیه ناصرالسلطنه «باید حکومت محل، ضرر نماید که مردم آسوده بوده باشند». [تلگراف نمره ۳۰ اداره مالیه بیرجند به وزارت مالیه در ۱۳ قوس (آذر) ۱۲۹۶ ش.]. (سند شماره ۱۱ - ۴۰۴ - ۲۴۰، همان). این زیان را حکومت متحمل شد و شوکت‌الملک در نامه به وزارت داخله در ۲۶ میزان [مهر] ۱۲۹۷ ش. اذعان کرد: «برای آسایش اهالی قاینات و شهر بیرجند از حیث نان، سالی قریب ده‌هزار تومان متضرر» شد. زیرا «نان شهر را، از گندم شخصی قرار داده» بود و آن را به قیمتی کمتر از بهای بازار به خبازها میداد. با این حال، به دلیل کمی محصول "قاینات در سال ۱۲۹۷ ش. شوکت‌الملک ادعا کرد فقط "تا سه ماه دیگر" می‌تواند متحمل ضرر شود و اگر دولت کمک نکند «رشته گسیخته میشود و بیرجند و قاینات نیز حال سایر نقاط را پیدا خواهد کرد» (سند شماره ۲۸، ۴۳ - ۵۶۴ - ۲۴۰، همان).

در هر حال، شوکت‌الملک درخواست «بیست‌هزار خروار از غله سیستان را علاوه بر پنجهزار خروار سابق کرد» تا به مصرف اهالی قاینات برساند. تقاضای وی را قوام‌السلطنه، حاکم خراسان در نامه‌های به شماره ۲۳۰ - ۱ در ۱۸ قوس [آذر] ۱۲۹۷ ش. به وزارت داخله تایی کرد و تصریح نمود «برای رفع عسرت و سختی اهالی ثینات» وزارت داخله تصویب کند از غله سیستان مقدار غله‌های را که شوکت‌الملک تقاضا کرده بود، برای قاینات تخصیص دهد (سند شماره ۴۸ - ۵۶۴ - ۲۴۰، همان).

با این همه اداره مالیه سیستان در نامه شماره ۵۱۰۸ خود به وزارت مالیه در ۲۲ جدی [دی] ۱۲۹۷ ش. نوشت: «نظر به عدم بارندگی در سال قبل، محصول امسال خوب نبود» و در عین حال میبایست «پانزده‌هزار خروار جنس به انگلیسیها» داده میشد، غیر ممکن بود تقاضای شوکت‌الملک پذیرفته میشد (سند شماره ۵۲ - ۵۶۴ - ۲۴۰، همان).

به این ترتیب، به سبب تأمین غله مورد نیاز انگلیسیها درخواست حکومت بیرجند ظاهراً برآورده نشد و معلوم نیست اهالی بیرجند و قاینات سال ۱۲۹۸ ش. را چگونه گذراندند. برنی‌آوردن نیاز مردم قاینات در حالی بود که به گفته ابتهاج السلطان^۵ رئیس

^۵ محمد مهدی میرزا ابتهاج السلطان از اشراف قاجار که در این مقطع ریاست مالیه سیستان و قاینات را برعهده داشت.

مالیه سیستان و قاینات، به علت تعلل و تأخیر «اولیای وزارت مالیه و خزانه داری کل در اتخاذ یک تصمیم قطعی برای فروش و تسعیر جنس سیستان، ممکن بود ضررهای فوقالعاده‌ای به خزانه دولت وارد» شود (سند شماره ۵۵-۵۶۴-۲۴۰، همان).
ابتهاج السلطان هشدار داده بود: «چنانچه اداره خزانهداری کل در سر خرمن غله خود را جمع‌آوری ننموده، به مصرف فروش نرساند، کدخدایان و مستأجرین بهتدریج غله را به مصرف رسانده دیگر اداره قادر نخواهد بود از آنها وجه نقد یا جنس وصول کند». از این گذشته به گفته وی «در سیستان انباری که بتوان در آن غله زیادی نگاهداری کرد وجود» نداشت و اداره مالیه نمی‌توانست «تمام غله بدهی مستأجرین را وصول کرده در انبار نگاهدارد و منتظر اجازه فروش شود». [برگرفته از نامه شماره ۳۳ رئیس مالیه سیستان به خزانهداری کل در ۷ حمل (فروردین) ۱۲۹۷ ش.ا. (همانجا). در هر صورت، گذشته از بارش اندک و خشکسالی و تأمین غله مورد نیاز نظامیان انگلیسی، تعلل مسئولان امور، کمبود انبار غله، شپشه زدن مقداری از همان گندمهای انبار شده و کمبود وسایل حمل و نقل از جمله عواملی بودند که قحطی و کمبود و گرانی نان را تشدید کردند.

نتیجه

قحطی، خشکسالی، گرانی، کمبود نان و دیگر مواد خوراکی و درمانده شدن مردم و بروز گرسنگی و پیامدهای آن، بلاهایی بود که توأم با بروز بیماریهای مهلک و هجوم ملخ، هر از گاهی گریبان مردم ایران را میگرفت و شمار زیادی را به کام مرگ میکشاند. دربارهی علل و اسباب پدید آمدن این خشکسالیها و قحطیها، افزون بر اوضاع و احوال اقلیمی ایران که جزو اقلیم خشک بهشمار می‌آید، عوامل دیگری نیز دخیل بودند که از آن جمله آفات طبیعی؛ پراکندگی روستاها و شهرها و نبودن راههای مناسب ارتباطی؛ نبود وسایل حمل و نقل سریع مانند راه آهن و کمبود شتر و استر در پارهای از نقاط؛ نبود انبارهای مناسب و بیتوجهی مسئولان به نگاهداری غلات و در نتیجه از بین رفتن آنها به دلیل نم برداشتن و شپشه زدگی؛ بیکیفایتی و نادانی تعدادی از رؤسا و مدیران ادارات دولتی؛ جنگهای داخلی و هجوم بیگانگان به کشور را میتوان برشمرد.

در حالی که پیش از شروع جنگ جهانی اول و کشیده شدن دامنه آن به ایران، بخشهایی کشور دچار کمبود یا گرانی غله شده و روزبه‌روز بر شدت آن افزوده میشد، این قحطی تا سال ۱۲۹۶ ش. ادامه یافت که با ورود قوای روسیه به خاک ایران در سال ۱۲۹۳ ش. که به دنبال آن عثمانی و انگلستان نیز به اشغال سرزمینهای این مرز و بوم پرداختند، موجب ویرانی مناطق زیادی از کشور و شرق ایران گردیدند. شدت سختیهای برآمده از جنگ و اشغال، با گسترش خشکسالی و قحطی توأمان شد و بر مشکلات، بیماری و مرگ و میر تعداد زیادی از ایرانیان افزود. در فرایند تحقیق کنونی و با توجه به واقعیت مسلم بروز قحطی در شرق ایران که بتردید حضور نظامی قوای بیگانه به‌ویژه انگلیس بدان دامن زد، اسناد موجود نشان دهندهی فعالیتهای دولتهای ایران و نهادهایی مانند اداره غلات، مدیریت خبازخانهها، نهادهای مردمنهاد و فعالیت افراد خیر و نیکوکار برای مقابله با گرسنگی و مرگ و میر تا حد ممکن بوده است. همچنین تفاوت عمدهای در عملکرد قوای دولت انگلستان در دوران اشغال با قشون روسیه مشاهده میشود.

دولت انگلستان که عملاً سراسر مناطق جنوبی ایران به‌طور عام و شرق کشور به‌طور خاص را در اشغال خود داشت، به سیاق دیپلماسی مشخصی خود یعنی رعایت شأن جهانی و طمأنینهی زیرکانهی همیشگی آن دولت برای استقرار نفوذ و تثبیت اقتدار سیاسی و بهره‌برداری از وضعیت موجود به نفع ایفای نقش اصلی در معادلات سیاسی و حکومتی ایران تلاش میکرد، نتیجه و پیامد مستقیم این کار در سالهای پس از جنگ، با توجه به نقش راهبردی نفت ایران در ساختار صنعتی و اقتصادی انگلستان پس

از جنگ قابل مشاهده و تأمل است که در تحولات و تغییر حاکمیت قاجار و سقوط این سلسله و روی کار آمدن دولتی دیگر با حمایت دولت انگلستان بروز کرده است.

به عبارتی دیگر میتوان حضور قوای انگلیس در این مناطق، الزاماً با غارت و زورگویی و قحطی همراه نبود، بلکه این بخشها و از آن جمله سیستان و قائنات و بیرجند با کمترین میزان تلفات و شیوع قحطی رو به رو بود. در گزارشهای مندرج در اسناد و مدارک آرشیوی به غلات و مواد خوراکی اشاره شده و اغلب از مأموران بیمسئولیت و بی اخلاقی یاد کردهاند که به خاطر نفع شخصی، از ذخایر آذوقه مردمی به قشون انگلیس غله فروخته و به خروج و حمل غلات دست زدهاند. در مقابل رفتار موذیانهای نیروهای انگلیسی مشهود است که علاوه بر استفاده از ذخایر غلات و مواد خوراکی با تدبیری زیرکانه، با ظاهری خریدارانه، به دنبال کالای قابل فروش حکومتها بودند. این امر به سوء مدیریت و سودجویی مأمورین گمرکی و حکومت ولایات انجامید و به آنها اجازهی فرصت طلبی و بالمآل فشار مضاعف بر مردم و افراد خیرخواه داد.

منابع

۱. ابراهیم زاده، عیسی (۱۳۸۹). سیستان مرکز نیمروز واقعی یا نصفالنهار مبداء جهان. زاهدان: سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سیستان و بلوچستان و اداره برنامه‌ریزی نشر.
۲. شاهدی، مظفر (۱۳۷۷). زندگانی سیاسی خاندان علم. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۳. علیزاده بیرجندی، زهرا؛ میکائیکی، جواد (۱۳۸۰). تأثیرات اقتصادی جنگ های جهانی اول و دوم در بیرجند. طرح پژوهشی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بیرجند، زمستان ۱۳۸۰.
۴. منصف، محمد علی (۱۳۵۴). امیر شوکت‌الملک علم «امیر قائن». تهران: امیرکبیر.
۵. هیل، اف. (۱۳۷۸). نامه‌هایی از قهستان. ترجمه و تعلیق محمدحسن گنجی. مشهد: آستان قدس رضوی، مرکز خراسان شناسی.
۶. سند شماره ۱۳۳۳/۵۸/۴/۶۸ ق، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
۷. سند شماره ۱۳۳۳/۵۸/۴۰/۱۵۹۱ ق، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
۸. سند شماره ۱۳۳۳/۵۸/۴/۶۸ ق، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
۹. سند شماره ۲۹۹-۱۴۹۳-۲۴۰، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
۱۰. سند شماره ۳۰۰-۱۴۹۳-۲۴۰، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
۱۱. سند شماره ۲۹۲-۱۴۹۳-۲۴۰، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
۱۲. سند شماره ۲۹۸-۱۴۹۳-۲۴۰، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
۱۳. سند شماره ۳۱۸-۱۴۹۳-۲۴۰، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
۱۴. سند شماره ۳۱۹-۱۴۹۳-۲۴۰، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
۱۵. سند شماره ۲۹۷-۱۴۹۳-۲۴۰، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
۱۶. سند شماره ۲۲۱-۱۴۹۳-۲۴۰، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.

